Philosophical Thought
Fall 2026, Volume 6, Issue 4
Type: Original Research
Pages: 421-434

The Development of the Concept of "Eternal Necessity" in Avicennian Logic

Rostami A.[1], Darabi A.*[2], Eslami Sh.[1]

[1]Department of Philosophy, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran
[2]Department of Logic, Iranian Institute of Philosophy, Tehran, Iran

Abstract
"Eternal necessity" is a key concept in Islamic modal logic; its nature and relationship to "absolute necessity" have long been debated among Avicennian logicians. An examination of Ibn Sina's works shows that his use of terms such as "permanence" (dawām) and "everlastingness" (lam yazal wa-lā yazāl), along with theological examples, shaped diverse interpretations of eternal necessity in the subsequent logical tradition. This study addresses two primary questions: the relationship between absolute necessity and eternal necessity, and the criterion for eternity within this specific type of necessity. Disagreements among Muslim logicians stem largely from varying interpretations of Ibn Sina's expressions—specifically regarding how the relationship between permanence, necessity, and eternity is understood. Two major approaches to explaining eternal necessity emerged within the Avicennian logical tradition: one attributes eternity to the subject's essence, and the other views eternity as the permanence of the relationship between the subject and the predicate. This distinction has played a pivotal role in the evolution of the concept of eternal necessity in Islamic logic.

Keywords: Eternal Necessity; Absolute Necessity; Avicenna; Modal Logic; Avicennian Logic

*Corresponding Author
Tel: +98 (21) 66970808
Post Address: Department of Logic, Iranian Institute of Philosophy, Araklian Street, Nofel Loshato Street, Tehran, Iran. Postal Code: 1481611336
Email: darabi@irip.ac.ir
Received: May 29, 2026 Accepted: July 5, 2026 ePublished: August 26, 2026

نوع مقاله: پژوهشی اصیل

تحول مفهوم «ضرورت ازلی» در منطق اسلامی

آرش رستمی
گروه فلسفه، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
علیرضا دارابی*
گروه منطق، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ایران
شهلا اسلامی
گروه فلسفه، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

ضرورت ازلی از مفاهیم مهم در منطق موجهات اسلامی است که تبیین ماهیت آن و نسبتش با ضرورت مطلقه از دیرباز محل بحث منطقدانان سینوی بوده است. بررسی آثار ابن‌سینا نشان می‌دهد که کاربرد تعابیری چون «دوام»، «لم‌یزل و لایزال» و نیز استفاده از مثال‌های الهیاتی، زمینه‌ساز تفسیرهای متفاوتی از ضرورت ازلی در سنت منطقی پس از او شده است. این پژوهش دو پرسش اصلی نسبت میان ضرورت مطلقه و ضرورت ازلیه و معیار ازلیت در این نوع ضرورت را دنبال می‌کند. اختلافات بین آرای منطق‌دانان مسلمان، بیشتر به تفسیرهای متفاوت از عبارات ابن‌سینا و به‌ویژه نحوه فهم نسبت میان دوام، ضرورت و ازلیت بازمی‌گردد. در سنت منطقی سینوی دو رویکرد عمده در تبیین ضرورت ازلی شکل گرفته است؛ بازگرداندن ازلیت به ذات موضوع و ازلیت ناظر به دوام نسبت میان موضوع و محمول. این تمایز نقش مهمی در تحول مفهوم ضرورت ازلی در منطق اسلامی ایفا کرده است.

کلیدواژگان: ضرورت ازلی، ضرورت مطلقه، ابن‌سینا، منطق موجهات، منطق سینوی

***نویسنده مسئول:** darabi@irip.ac.ir
آدرس مکاتبه: تهران، خیابان آراکلیان، خیابان نوفل لوشاتو، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، گروه منطق
تلفن محل کار: ۶۶۹۷۰۸۰۸ (۰۲۱)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۳/۰۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۴/۱۴
تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۶/۰۴

مقدمه

بحث «ضرورت ازلی» یکی از مسایل مهم در منطق اسلامی است. ابن‌سینا در بخش‌های مختلف منطق و فلسفه خود نسبت میان موضوع و محمول را از حیث ضرورت و دوام تحلیل کرده و در مواردی از قضایایی سخن گفته است که نسبت محمول در آنها به نحو ازلی و دائمی برقرار است. طرح این مساله در آثار او زمینه‌ساز مباحث گسترده‌ای در میان منطق‌دانان پس از وی شد و به پیدایش تفسیرهای گوناگون از ماهیت ضرورت ازلی انجامید.

در بحث ضرورت ازلی، دو پرسش بنیادین مطرح است. نخست آنکه نسبت ضرورت ازلیه با ضرورت مطلقه چیست و آیا این دو عنوان بر یک معنا دلالت دارند یا باید میان آنها تمایز نهاد؟ دوم آنکه معیار ازلیت در این قضایا چیست: ازلیت ذات موضوع یا ازلیت نسبت محمول به موضوع؟ این دو پرسش از دل مباحث ابن‌سینا سربرآورد و در آثار منطق‌دانان پس از او به یکی از محورهای بحث درباره ضرورت تبدیل شد.

در متون سه‌گانه ابن‌سینا، یعنی *شفا*، *نجات* و *المختصر الاوسط*، لفظ «ضرورت» در مواردی برای قضایای الهی به کار رفته و با تعابیری چون «دوام» و «لم‌یزل و لایزال» توضیح داده شده است. این نحوه بیان، در میان منطق‌دانان پس از ابن‌سینا پرسش‌هایی را درباره ماهیت ضرورت ازلی برانگیخت و زمینه‌ساز تفسیرهای متفاوتی از این مفهوم شد.

نخستین پرسش به نسبت میان ضرورت مطلقه و ضرورت ازلیه مربوط می‌شود. آیا ضرورت ازلیه صرفاً یکی از مصادیق ضرورت مطلقه است یا باید آن را نوعی مستقل از ضرورت دانست؟ پرسش دوم به معیار ازلیت بازمی‌گردد: آیا ازلیت در این قضایا به ازلیت ذات موضوع وابسته است یا به ازلیت نسبت میان موضوع و محمول؟ بخش مهمی از مباحث منطق‌دانان سینوی درباره ضرورت ازلی را می‌توان تلاشی برای پاسخ به این دو پرسش دانست.

این دو پرسش در سنت منطقی سینوی به بحث‌های گسترده‌ای درباره ماهیت ضرورت، اقسام آن و نسبت آن با دوام انجامید. منطق‌دانان سینوی، ضمن وفاداری به چارچوب کلی ابن‌سینا، در تفسیر عبارات او و تبیین جایگاه ضرورت ازلی رویکردهای متفاوتی اتخاذ کردند. برخی کوشیدند ضرورت ازلی را در چارچوب تقسیمات عام ضرورت توضیح دهند، برخی میان ضرورت مطلقه و ضرورت ازلیه تمایز نهادند و برخی دیگر اختلاف موجود در تقریرهای سینوی از این مفاهیم را برجسته کردند.

لازم به ذکر است که این پژوهش در صدد ارایه گزارشی جامع از همه آرای مطرح‌شده درباره ضرورت ازلی در سنت منطقی سینوی نیست. بی‌تردید منطق‌دانان دیگری نیز در آثار خود به این مساله پرداخته‌اند و برخی از آنان در تحول این بحث نقش مهمی داشته‌اند. با این حال، هدف مقاله حاضر بازسازی همه شاخه‌های این سنت نیست، بلکه تمرکز بر دو پرسش بنیادینی است که پیرامون نسبت ضرورت مطلقه و ضرورت ازلیه و نیز معیار ازلیت شکل گرفته است. از این رو، از میان طیف گسترده منطق‌دانان سینوی، آرای شماری از چهره‌های تاثیرگذار انتخاب شده‌اند که بررسی آنها برای پیگیری سیر تحول این دو مساله کفایت می‌کند. بر همین اساس، بحث از ابن‌سینا آغاز می‌شود و سپس با بررسی آرای فخر رازی، ابهری، سمرقندی، ارموی و تفتازانی ادامه می‌یابد.

تحلیل موضع ابن‌سینا؛ آغاز دو پرسش

در سنت منطق سینوی، قریب به اتفاق بحث‌ها ریشه در آرای ابن‌سینا دارد. متون ابن‌سینا منشا اختلافات بعدی و تفسیرهای گوناگون بوده است. بر این اساس، ما نیز بحث خود را ناظر به آرای ابن‌سینا و اختلافات موجود در متون او شکل داده‌ایم. در این بخش تلاش کرده‌ایم نشان دهیم که چگونه متون ابن‌سینا منشا شکل‌گیری پرسش‌هایی شده است که در سنت منطق سینوی پس از او، به شیوه‌های مختلف به آنها پاسخ داده شده است.

برای آغاز بحث، لازم است تقسیم‌بندی ابن‌سینا از جهات در کتاب *اشارات* را مرور کنیم [Ibn Sina, 2021: 88]:

> "گاهی ضرورت به نحو مطلق (بدون قید) است همانند قضیه: «خدا حی است» و گاهی مشروط است. شرط یا دوام وجود ذات است مانند: «انسان جسم ناطق است به ضرورت» ... یا دوام اتصاف موضوع به وصفی است مانند: «هر متحرکی متغیر است مادامی که متحرک است» ... یا شرط محمول است، یا وقت معین است مانند: «کسوف» یا وقت غیرمعین است مانند: «نفس‌کشیدن»"

ابن‌سینا کاربرد ضرورت در گزاره‌های زبانی را قابل تفکیک در شش دسته می‌داند. به تحلیل او واژه ضرورت در قضایای مختلف همانند «خدا حی است، بالضرورة» و «انسان حیوان است بالضرورة» «هر متحرک، متغیر است بالضرورة» «دیوار سفید سفید است بالضرورة» «خورشید به هنگام معین در کسوف است بالضرورة» و «انسان

نفس می‌کشد بالضرورة» بار معنایی یکسانی ندارند برای سهولت در بررسی این گزاره‌ها را با عنوان رایج آنها نام‌گذاری می‌کنیم که به‌ترتیب عبارتند از: ضرورت مطلقه یا نامشروط، ضرورت مشروط به ذات یا ضرورت ذاتیه، ضرورت مشروط به وصف یا ضرورت وصفی، ضرورت به شرط محمول، ضرورت مشروط به وقت معین یا ضرورت وقتیه و ضرورت مشروط به وقت نامعین. در واقع تقسیم‌بندی او از جهات ضروری در مرحله اول ثنایی است. جهات ضروری یا نامشروط هستند همانند ضرورت مطلقه یا مشروط هستند و بسته به نوع شرط پنج حالت می‌توانند داشته باشند.

اولین قسمی که ابن‌سینا از ضرورت مطرح می‌کند ضرورت بی‌قیدوشرط است. مراد از این سنخ از ضرورت این است که حمل محمول بر موضوع بدون هیچ شرط و قیدی ضروری باشد. یعنی زمانی که می‌گوییم «الله حی» حمل زنده‌بودن و حی‌بودن برای خدا نیاز به قیدی زمانی یا وصفی ندارد؛ به تعبیر خود ابن‌سینا لم یزل و لایزال است. ابن‌سینا در کتاب‌های دیگر خود، یعنی *نجات* و *شفا*، از تعابیری دیگری در جهت توصیف این ضرورت بهره برده است؛ او در کتاب *شفا* بیان می‌دارد [Ibn Sina, 1985: 31]:

> "ما گاه لفظ ضرورت را به معنای دوام به کار می‌بریم؛ از جمله می‌گوییم: خداوند حیّ است بالضروره، یعنی همیشه بوده و همیشه خواهد بود."

در اینجا مقصود ابن‌سینا بدین‌گونه است که ضرورت در معنای دوام است و بیانی مشابه را در کتاب *نجات* آورده است [Ibn Sina, 2025: 42]:

> "پس نخستین قسم آن است که حمل همواره و دائمی باشد، نه آغاز داشته (ازلی) و نه پایان (ابدی)؛ مانند قول ما: خداوند حیّ است."

ابن‌سینا در کتاب *المختصر الاوسط فی المنطق* بیان می‌دارد [Ibn Sina, 2021: 105]:

> "قضیه ضروری آن است که حمل در آن همواره و به طور دائم برقرار باشد، مادامی که ذات موضوع موجود است؛ نه به شرط آنکه ذات موضوع به وصفی خاص متصف باشد که به سبب آن موضوع شده است، و نه به شرط آنکه محمول موجود باشد، و نه مقید به زمان خاص."

بررسی متون ابن‌سینا و نحوه مواجهه منطق‌دانان پس از او با این متون، دو پرسش اصلی را برجسته می‌کند. از مجموع این متون برمی‌آید که ابن‌سینا در قضایای الهی، لفظ «ضرورت» را برای دلالت بر دوام ازلی و ابدی حمل به کار می‌برد؛ ضرورتی که نه مقید به زمان است، نه مشروط به وصفی عارضی، و نه قابل انفکاک از ذات موضوع. از این رو، این نوع ضرورت در نهایت صورت «ضرورت مطلقه» به خود می‌گیرد، چنان که در *اشارات* تصریح می‌شود. ابن‌سینا در این متون لفظ «ازلیه» را به عنوان جهت مستقل منطقی به کار نمی‌برد بلکه از «دوام» و «لم‌یزل و لایزال» استفاده می‌کند پس ازلیت اینجا نتیجه دوام ذات است نه یک جهت مستقل افزوده‌شده به قضیه. به بیان دقیق‌تر این ضرورت ازلی و ابدی هست؛ اما ابن‌سینا آن را «ضرورت ازلیه» به عنوان یک قسم جداگانه نام‌گذاری نمی‌کند. حال مساله‌ای که منطق‌دانان پس از ابن‌سینا مطرح کرده‌اند این است که آیا ابن‌سینا ضرورت مطلقه را با ضرورت ازلی به یک معنا به کار برده است یا تنها در مطرح‌کردن ضرورت مطلقه به مثالی متوسل شده است که تنها به ضرورت ازلی مانند می‌شود؟

طرح پرسش اول راه را برای پرسشی بنیادی‌تر می‌گشاید و آن، این است که با توجه به تعریف و برداشت ابن‌سینا از جهت، که حمل محمول بر موضوع است، این حمل محمول بر موضوع باید ازلی باشد یا ذات موضوع باید ازلی باشد تا به تعریف دقیق از ضرورت ازلی دست یابیم؟ لذا با دو مساله روبه‌رو هستیم که منطق‌دانان

سینوی به آنها پرداخته‌اند که در ادامه به بررسی آرای آنها می‌پردازیم. مساله اول یکسان‌انگاری ضرورت مطلقه و ضرورت ازلیه و مساله دوم تعریف و برداشت منطق‌دانان از ضرورت ازلی ذیل تعریف جهت.

با توجه به مجموع شواهد متنی از آثار مختلف ابن‌سینا، به‌ویژه *شفا*، *اشارات*، *نجات* و *المختصر الاوسط*، به نظر می‌رسد که نمی‌توان از دوگانگی واقعی یا تناقض نظری در دیدگاه ابن‌سینا درباره ضرورت مطلقه و ضرورت ازلیه سخن گفت. آنچه در نگاه نخست به صورت تفاوت یا ابهام جلوه می‌کند، بیش از آنکه ناشی از اختلاف مبنایی باشد، معلول تفاوت مقام بیان و غرض تالیف در این آثار است. ابن‌سینا در آثار آموزشی و موجز خود، مانند *اشارات*، برای تفهیم معنای ضرورت مطلقه، به مثال‌هایی متوسل می‌شود که به طور طبیعی مصداق ضرورت ازلی‌اند؛ اما این انتخاب مثالی، به معنای التزام مفهومی او به همسانی ضرورت مطلقه با ضرورت ازلیه نیست.

به گمان ما، تحلیل دقیق‌تر متون پژوهشی‌تر ابن‌سینا، به‌ویژه در *شفا* و *المختصر الاوسط*، نشان می‌دهد که وی ضرورت را اساساً به عنوان دوام و انفکاک‌ناپذیری حمل محمول بر موضوع تعریف می‌کند، به گونه‌ای که معیار اصلی، دوام نسبت است، نه ازلیت ذات موضوع. از این منظر، ازلیت در قضایای الهی نه به عنوان یک «جهت منطقی مستقل»، بلکه به عنوان نتیجه‌ای تابع از دوام ذات موضوع تلقی می‌شود. به بیان دیگر، ابن‌سینا از «ازلیت» به مثابه وصفی متافیزیکی یاد می‌کند، نه به عنوان قید صوری افزوده‌شده به قضیه از حیث منطق.

بر این اساس، می‌توان موضع ابن‌سینا را چنین بازسازی کرد:

ضرورت مطلقه در نزد او، ضرورتی است که از هر قید زمانی، وصفی و شرطی تجرید شده و معیار آن، دوام نسبت محمول به موضوع است؛ و اگر این ضرورت در برخی مصادیق صورت ازلی به خود می‌گیرد، این امر نه از آن روست که ازلیت شرط تحقق ضرورت است، بلکه از آن جهت است که ذات موضوع در آن مصداق خاص، خود دائمی و غیرحادث است. بنابراین، همسان‌انگاری ضرورت مطلقه با ضرورت ازلیه، تفسیری است که در سنت منطق سینوی شکل گرفته و ریشه در خوانش خاصی از مثال‌های *اشارات* دارد، نه در تعریف مفهومی ضرورت در نظام منطقی ابن‌سینا. بنابراین، چنان که روشن شد، در نظام فکری ابن‌سینا تعارضی واقعی میان تعاریف ضرورت وجود ندارد و تمایزات دیده‌شده، برخاسته از تفاوت مقام تعلیم و تحقیق است. با این حال، تاریخ منطق پس از ابن‌سینا نشان می‌دهد که این ظرافت تفکیک میان «مقام بیان» در *شفا* و *اشارات*، همواره مورد توجه شارحان قرار نگرفت. غلبه رویکرد آموزشی *اشارات* بر حوزه‌های درسی، سبب شد تا مثال‌های الهیاتی ابن‌سینا (که در آنها ضرورت با ازلیت همراه بود) به عنوان معیار و تعریف اصلی ضرورت انگاشته شود. همین امر، زمینه را برای ورود اشکالات و نقدهای جدی از سوی متفکرانی همچون فخر رازی فراهم ساخت؛ متفکرانی که با پیش‌فرض‌گرفتن همسانی ضرورت و ازلیت در کلام ابن‌سینا، کوشیدند تا با ابزارهای متافیزیکی و تقسیمات نوین، این به‌ظاهر "معضل منطقی" را حل کنند. در ادامه، به تحلیل این چرخش متافیزیکی در آثار فخر رازی و پاسخ‌های فنی منطق‌دانان پس از او خواهیم پرداخت.

فخر رازی و تفسیر متافیزیکی ضرورت

فخرالدین رازی یکی از مهم‌ترین چهره‌های تاثیرگذار در تحول این بحث است. تامل در نظرگاه فخر رازی نیاز به توضیح و دقت خاصی دارد؛ زیرا از طرفی وی یک متکلم بوده و قطعا در مواجهه با ضرورت ازلی رویکرد خاصی را اتخاذ نموده است و از طرف دیگر وی یکی از منطق‌دانان متاثر از ابن‌سینا است. لذا با توجه به این دو نکته،

باید نظر فخر رازی درباره این بحث هم از وجه فلسفی و هم منطقی مورد توجه قرار داد. وی در کتاب *الملخص* و *شرح عیون الحکمة* بیان نسبتاً یکسانی در فهم ضرورت مطلقه و ازلی ارایه می‌دهد. فخر رازی در کتاب *شرح عیون الحکمة* پیش از ورود به بحث ضرورت ازلی، تحلیل خود از ضرورت را با تفکیک میان دو نوع ضرورت آغاز می‌کند؛ ضرورتی که پیش از تحقق شی، منشا پیدایش و ثبوت آن است و ضرورتی که پس از تحقق شی بر آن مترتب می‌شود. این تمایز مبنای تقسیم‌بندی او از اقسام ضرورت را تشکیل می‌دهد و چارچوبی فراهم می‌آورد که در پرتو آن می‌توان نسبت ضرورت ذاتی، دوام و ضرورت ازلی را در اندیشه وی تبیین کرد.

می‌گوییم هر چیزی دو نوع ضرورت دارد: یکی ضرورتی که از نظر رتبه بر وجود مقدم است و دیگری ضرورتی که از نظر رتبه پس از وجود قرار می‌گیرد. اما ضرورت مقدم بر وجود بدین معناست که هر محمولی که برای موضوعی ثابت می‌شود، ثبوت آن باید مسبوق به نوعی ضرورت باشد [Fakhr Al-Din Razi, 1994: 130]. اما ضرورت متاخر از وجود، همان ضرورتی است که پس از تحقق شیء بر آن مترتب می‌شود. [Fakhr Al-Din Razi, 1994: 132].

فخر رازی پس از معرفی قسم اول ضرورت، اقسام مختلف آن را نیز معرفی می‌کند. اولین موردی که او معرفی می‌نماید شامل ضرورت ازلی نیز می‌شود. نخستین قسم آن است که ذات موضوع علت ضرورت ثبوت محمول برای آن باشد، و این همان ضرورت ذاتی حقیقی است. هر آنچه به این معنا ضروری باشد، دائمی خواهد بود، هرچند هر امر دائمی لزوماً ضروری نیست. اگر ذات موضوع ازلاً و ابداً واجب‌التحقق باشد، محمول نیز چنین خواهد بود؛ اما اگر چنین نباشد، محمول تنها در سراسر مدت وجود موضوع برای آن ضروری خواهد بود؛ مانند این قضیه که «جسم ناگزیر در مکان است» [Fakhr Al-Din Razi, 1994: 130]. این تحلیل نشان می‌دهد که فخر رازی میان دوام و ازلیت تمایز می‌گذارد. از نظر او، هر ضرورت ذاتی مستلزم دوام است، اما ازلیت آن تنها در صورتی تحقق می‌یابد که ذات موضوع نیز ازلی باشد. بدین‌ترتیب، ازلیت محمول به ازلیت موضوع وابسته می‌شود.

فخر رازی در *الملخص* نیز به این بحث پرداخته است. او ابتدا دو معنا از ضرورت را از هم تفکیک می‌کند و موضع خود را دقیقاً مشخص می‌نماید. مطابق متن فخر ضرورت و دوام دو مفهوم کلاً مستقل است. در کتاب‌های منطقی آشفتگی‌ای پدید آمده است؛ زیرا آنان لفظ «ضروری» را گاهی بر آنچه گریزناپذیر است اطلاق می‌کنند و گاهی بر آنچه دائمی است. از همین رو در بحث اجزای قضایا و نقیض‌های آنها، به‌ویژه در قضایای وجودی، دچار خلط و آشفتگی شده‌اند. اصطلاح ما آن است که از «ضروری» جز آنچه گریزناپذیر و ناگزیر است اراده نکنیم [Fakhr Al-Din Razi, 2002: 150]. در قدم بعد او کاملاً مشابه شرح عیون الحکمة ضرورت را به دو دسته تقسیم می‌کند و آنها را با عناوین «ضرورت سابقه» و «ضرورت لاحقه» نام‌گذاری می‌نماید (همان). ضرورت ازلی بخشی از ضرورت سابقه است [Fakhr Al-Din Razi, 2002: 150]:

> "اما ضرورت سابقه از این جهت است که اگر موجودی واجب بالذات باشد، استحقاق وجود برای او از ذاتش ناشی می‌شود و این استحقاق، پیش از تحقق وجود اوست؛ و اگر ممکن‌الوجود باشد، جز به واسطه مرجح موجود نمی‌شود، و چیزی که صدورش واجب نباشد، صادر نمی‌گردد. پس وجوب صدور آن از علت، پیش از وجودش قرار دارد."

سپس فخر رازی ضرورت مطلقه را به عنوان بخشی از ضرورت سابقه معرفی می‌کند. او در اینجا ضرورت مطلقه را بر پایه امتناع انفکاک محمول از موضوع تعریف می‌کند. از نظر فخر، هرگاه جدایی محمول از موضوع محال باشد، خواه این امتناع مستقیماً از ذات موضوع ناشی شود و خواه به واسطه امری دیگر باشد، نسبت میان آن

دو ضروری خواهد بود. بدین‌ترتیب، معیار ضرورت مطلقه در تحلیل وی، امتناع انفکاک محمول از موضوع است، نه ازلیت یا دوام آن [Fakhr Al-Din Razi, 2002: 150]:

> "اما ضرورت سابقه، خود بر چند قسم است: زیرا ذات موضوع یا انفکاکش از محمول محال است یا محال نیست. اگر انفکاک محال باشد، آن ضرورت، «ضرورت مطلقه» است؛ خواه این امتناع به سبب خود ذات موضوع باشد، یا به واسطه امر دیگری."

در آخرین قدم فخر رازی در درون ضرورت مطلقه میان دو حالت تمایز می‌نهد. اگر موضوع ازلی باشد، ضرورت محمول نیز ازلی خواهد بود؛ اما اگر موضوع ازلی نباشد، ضرورت محمول تنها در چارچوب وجود همان موضوع اعتبار خواهد داشت. از این رو، وی ازلیت محمول را تابع ازلیت موضوع می‌داند و بدین‌ترتیب ضرورت ازلی را صورت خاصی از ضرورت مطلقه تلقی می‌کند [Fakhr Al-Din Razi, 2002: 151]:

> "و این قسم نیز دو گونه است: زیرا اگر ذات موضوع ازلی باشد، محمول نیز ازلی خواهد بود، مانند این قضیه که «خداوند عالم است»؛ و اگر ذات موضوع ازلی نباشد، محمول نیز همچون آن ازلی نخواهد بود، مانند این گفته که «هر جسمی قابل عَرَض است»."

نکته محوری در دیدگاه فخر رازی آن است که وی میان ازلیت موضوع و ازلیت محمول رابطه‌ای مستقیم برقرار می‌کند. به نظر او، اگر موضوع ازلی باشد، محمول نیز بالضروره ازلی خواهد بود؛ و اگر موضوع ازلی نباشد، محمول نیز نمی‌تواند ازلی باشد. بر این اساس، در قضایایی که موضوع آنها خداوند است، حتی اگر محمول از سنخ صفات باشد، آن صفات نیز ازلی تلقی می‌شوند. فخر رازی این مطلب در رساله‌ای منطقی نیز مورد تاکید قرار می‌دهد [Fakhr Al-Din Razi, 2017: 452]:

> "اما ضرورت گاهی به اعتبار ذات است؛ و آن عبارت است از اینکه ذات به گونه‌ای باشد که در تمام مدت وجودش، خالی‌بودن از محمول برای آن ممتنع باشد، و این همان ضرورت مطلق است. سپس اگر آن ذات ازلاً و ابداً موجود باشد، محمول نیز چنین خواهد بود؛ چنان که می‌گوییم: «خداوند زنده است». و اگر ذات چنین نباشد، چنین نیست؛ چنان که می‌گوییم: «جسم متحیز است»."

می‌توان گفت این موضع، بازتابی از گرایش‌های الهیاتی فخر رازی در دستگاه منطقی اوست؛ جایی که منطق صرفاً ابزار تحلیل صوری نیست، بلکه در خدمت حفظ و تبیین لوازم متافیزیکی و کلامی، به‌ویژه در باب ذات و صفات الهی، قرار می‌گیرد.

با دقت در آثار فخر رازی می‌توان چنین برداشت کرد که وی ضرورت مطلقه را مبنای امکان ضرورت ازلی می‌داند، نه عین آن. بررسی دیدگاه او درباره ضرورت نشان می‌دهد که فخر با حفظ چارچوب بنیادین منطق ابن‌سینایی، تفسیر خاصی از اقسام ضرورت ارایه می‌کند که به طور مستقیم با مبانی متافیزیکی و الهیاتی او پیوند خورده است. تمایز میان ضرورت سابقه و ضرورت لاحقه در دستگاه فخر، نقش محوری در جلوگیری از خلط میان وجوب علی پیش از وجود و وجوب تحلیلی پس از تحقق وجود ایفا می‌کند. بر این اساس، ضرورت سابقه ناظر به حیثی است که تحقق وجود شی را ممکن یا واجب می‌سازد، در حالی که ضرورت لاحقه صرفاً لازمه تحقق وجود است و از منافات وجود با عدم ناشی می‌شود.

در میان اقسام ضرورت سابقه، ضرورت ذاتی جایگاهی ممتاز دارد؛ زیرا در این قسم، امتناع انفکاک محمول از موضوع مستند به ذات موضوع است و نه به وصفی عارضی یا شرطی زمانی. فخر رازی با دقت تاکید می‌کند که

ضرورت مطلقه لزوماً به معنای ازلیت محمول نیست، بلکه ازلیت محمول تنها در صورتی نتیجه می‌شود که ذات موضوع خود ازلی باشد. از این رو، ضرورت ازلیه در نظر او مرتبه‌ای خاص از ضرورت مطلقه است و نه عین آن.

این تحلیل، به‌ویژه در باب قضایای مربوط به ذات و صفات الهی، پیامدهای مهمی دارد؛ زیرا فخر رازی با پیوندزدن ازلیت محمول به ازلیت موضوع، از یک سو از تشبیه و حدوث صفات الهی پرهیز می‌کند و از سوی دیگر، چارچوب منطقی تحلیل ضرورت را حفظ می‌نماید. بدین‌ترتیب، می‌توان گفت منطق فخر رازی صرفاً دانشی صوری و مستقل از مباحث کلامی نیست، بلکه ابزاری مفهومی برای سامان‌دادن و دفاع از مواضع متافیزیکی او، به‌ویژه در مساله ضرورت، امکان و ازلیت، به شمار می‌آید.

اگرچه تحلیل فخر رازی از حیث متافیزیکی منسجم است، اما پیوندزدن ضرورت مطلقه به ازلیت ذات موضوع، کارکرد منطقی این مفهوم را محدود می‌سازد؛ زیرا در این صورت، بسیاری از قضایای کلی ماهوی و علمی که موضوع آنها ازلی نیست، از دایره ضرورت مطلق خارج می‌شوند. از این حیث، تحلیل فخر بیش از آنکه منطقی باشد، هستی‌شناسانه است.

ابهری؛ تفکیک دوام ضرورت از ازلیت ضرورت، بازتعریف جایگاه ضرورت ازلی در معرفی جهات

اثیرالدین ابهری، منطق‌دان مهم مسلمان (د ٦٦٣ ق)، جایگاهی ویژه در این بحث دارد. بررسی آثار او می‌تواند بخشی از تحولات سنت منطقی درباره منطق موجهات را آشکار سازد. ابهری در کتاب‌های متعددی، دیدگاه‌های منطقی متفاوت خود را درباره مباحث مربوط به منطق موجهات ارایه داده است. اولین عبور انتقادی ابهری از سنت منطق سینوی را می‌توان در *منتهب الافکار فی ابانه الاسرار* دید. این کتاب حاوی دو تحریر مختلف است که به‌وضوح تغییر عقاید ابهری در منطق را نشان می‌دهد. آخرین کتاب مستقل ابهری در باب منطق *خلاصه الافکار و نقاوه الاسرار* است (برای بررسی بیشتر روند نگارش آثار منطقی ابهری مقاله فلاحی را ببینید [Fallahi, 2023]). ما در اینجا این دو اثر او را مبنای بررسی خود قرار داده‌ایم.

ابهری در تحریر اول *منتهی الافکار ضروریه* مطلقه را یکی از انواع ضرورت معرفی می‌کند. در مقام تعریف مطلقه به این نکته توجه می‌دهد که نسبت محمول به موضوع در این نوع از قضیه تا زمانی ضروری است که ذات موضوع موجود باشد و تفاوتی نمی‌کند که ذات موضوع ازلی باشد یا نباشد. او ضروریه مطلقه را چنین تعریف می‌کند [Abhari, 2016: 110]:

> "و آن قضیه‌ای است که در آن به ضروری‌بودن ثبوت محمول برای موضوع، یا به ضروری‌بودن سلب آن از موضوع، مادامی که ذات موضوع موجود است حکم می‌شود؛ خواه آن ذات ازلی باشد یا ازلی نباشد."

در این تعریف، محور ضرورت، دوام وجود ذات موضوع است نه ازلیت آن. یعنی ضرورت مطلقه لزوماً ازلی نیست. اگر موضوع ازلی باشد، ضرورت هم ازلی می‌شود؛ اگر موضوع زمانی باشد، ضرورت فقط در تمام مدت وجود آن موضوع اعتبار دارد. پس این ضرورت با «ضرورت ازلی» یکی نیست، بلکه شرط امکان ضرورت ازلی را فراهم می‌کند، نه اینکه خودش الزاماً ازلی باشد.

ابهری در تحریر دوم همین کتاب، در بدون اشاره به امکان ازلی‌بودن ذات موضوع کلیت تعریف را تکرار می‌کند و بحث از ازلی‌بودن را ناگفته باقی می‌گذارد [Abhari, 2016: 219]، گویا دیگر چنین بحثی را در این مقام مهم نمی‌شمارد.

ابهری در *خلاصه الافکار* روش خاصی را در پیش می‌گیرد. او آرای منطقی ابن‌سینا و فخر رازی و کشی را، با ذکر نام آنان به دقت معرفی می‌کند و نقدهای خود را بر این آرا بیان می‌نماید. سپس در بخشی مستقل، دیدگاه‌های خاص خود را مطرح می‌کند این شیوه سبب می‌شود که خواننده بتواند میان آرای پیشینیان و موضع نهایی ابهری تفکیک روشنی برقرار کند و در عین حال، مسیر تحول مباحث منطقی را در آثار او به‌خوبی دنبال نماید. ابهری در بخش مربوط به نظرات خود مساله ضرورت ازلی را در چارچوب تقسیم کلی مواد و جهات قضایا بررسی می‌کند. وی با پیروی از سنت سینوی، نسبت محمول و موضوع را ابتدا به بالقوه و بالفعل، و سپس نسبت بالفعل را به ضروری و غیرضروری تقسیم می‌کند. در این تقسیم، ضرورت ازلی و ضرورت غیرازلی دو قسم از ضرورت به شمار می‌آیند. از این رو، توجه اصلی ابهری در این اثر نه به تبیین متافیزیکی ازلیت، بلکه به تعیین جایگاه منطقی آن در نظام موجهات معطوف است [Abhari, 2017: 188]. البته او تعریف ضرورت ازلی را ذیل اشاره به آراء فخر رازی معرفی می‌نماید [Abhari, 2017: 185]:

> "و ضرورت را پنج قسم قرار داد. قسم نخست «ضرورت ازلی» است، و آن قضیه‌ای است که در آن به ضروری‌بودن ثبوت محمول برای موضوع، یا سلب آن از موضوع، ازلاً و ابداً حکم می‌شود؛ مانند اینکه می‌گوییم: «خداوند زنده است»."

تاکید ابهری بر جایگاه ضرورت ازلی در تقسیم‌بندی او آشکار اما نکته دیگری نیز در آراء او دیده می‌شود که اشاره به آن لازم است. ابهری در تعریف «قضیه ضروریه مطلقه» بر نکته‌ای دست می‌گذارد که در بسیاری از خوانش‌های متاخر خلط شده است، و آن تفکیک میان دوام ضرورت و ازلیت ضرورت است. به تصریح ابهری، در قضیه ضروریه مطلقه، ملاک ضرورت نه ازلی‌بودن موضوع، بلکه دوام وجود ذات موضوع است. به بیان دیگر، نسبت ضروری محمول به موضوع تا زمانی برقرار است که ذات موضوع موجود باشد، بی‌آنکه از این دوام، ازلیت بالضروره نتیجه شود.

این تعریف نشان می‌دهد که ابهری، برخلاف برخی قرائت‌های الهیاتی، ضرورت مطلقه را مفهوماً مستقل از ضرورت ازلی می‌فهمد. در این چارچوب، اگر ذات موضوع ازلی باشد، ضرورت محمول نیز به تبع آن ازلی خواهد شد؛ اما اگر ذات موضوع زمانی باشد، ضرورت تنها در تمام مدت وجود آن موضوع اعتبار دارد. بنابراین ازلیت، عارض بر ضرورت مطلقه است، نه داخل در حقیقت آن.

همین نکته سبب می‌شود که ضرورت مطلقه، در تحلیل ابهری، نقشی ساختاری در تبیین امکان ضرورت ازلی ایفا کند، بی‌آنکه خود الزاماً ازلی باشد. به تعبیر دقیق‌تر، ضرورت مطلقه شرط لازم برای تصور ضرورت ازلی است، اما شرط کافی آن نیست. ضرورت ازلی تنها در صورتی محقق می‌شود که موضوع، افزون بر دارابودن پیوند ضروری با محمول، واجد ازلیت وجودی نیز باشد.

این تمایز زمانی روشن‌تر می‌شود که ابهری در اثر دیگر خود، به پیروی از ابن‌سینا، ضرورت ازلیه را به طور مستقل تعریف می‌کند و آن را به «ثبوت یا سلب محمول برای موضوع در ازل و ابد» اختصاص می‌دهد. این تعریف نشان می‌دهد که از نظر ابهری، ضرورت ازلی یک قسم خاص و محدود از ضرورت است که تحقق آن منوط به ازلیت موضوع است و نمی‌توان آن را به هم قضایای ضروری مطلقه تعمیم داد.

سمرقندی و دوگانگی ضرورت مطلقه در آثار ابن‌سینا

شمس‌الدین سمرقندی از منطق‌دانان برجسته قرن هفتم است که در آثار خود، به‌ویژه *قسطاس الافکار* و شرح آن، به بحث ضرورت و اقسام آن پرداخته است. اهمیت سمرقندی در این مساله آن است که وی به‌صراحت میان دو کاربرد متفاوت ضرورت مطلقه در آثار ابن‌سینا تمایز می‌نهد.

سمرقندی به ابن‌سینا که نسبت می‌دهد در کتاب *اشارات*، ضرورت مطلقه و ضرورت ازلیه را به یک معنا به کار برده است [Ibn Sina, 2021: 88] و در کتاب *شفا* بخش قیاس ضروریه مطلقه و ضروریه ذاتیه را به یک معنا به کار برده است [Ibn Sina, 1956: 32]. شیخ (ابن‌سینا) در *اشارات* ذکر کرده است که ضرورت مطلق همان ضرورت ازلی است. و در غیر *اشارات*، یعنی در *شفا*، گفته است که ضرورت مطلق همان ضرورت ذاتی است. و این دو را بدین سبب معین کرده است که اینها از قیودی که در دیگر اقسام ضرورت وجود دارد ـ از قبیل قید وصف، قید زمان، و قید نسبت محمول ـ مجرد هستند. اطلاق این نام (ضرورت مطلق) بر غیر این دو قسم جایز نیست، زیرا دیگر اقسام ضرورت مشتمل بر قیود افزوده‌ای هستند که ذکر کردیم [Samarqandi, 2023: 288].

دقت سمرقندی در باب سخن ابن‌سینا محصول مسیر او در بازتعریف دقیق تر مفاهیمی در باب منطق موجهات است. این مسیر از باب تعریف ضرورت آغاز می‌شود. سمرقندی تعریف ضرورت را دقیق‌تر از پیشینیانش ارایه می‌دهد وی بیان کرده است که قبل از در تعریف ضرورت تنها به ضرورت ایجابی پرداخته شده است و ضرورت سلبی نادیده گرفته شده است و معتقد است تعریف خودش شامل هر دو ضرورت می‌شود [Samarqandi, 2023: 222]:

> "گروهی از متاخران گفته‌اند: «ضرورت عبارت است از محال‌بودن انفکاک محمول از موضوع». و این، تعریف ضرورت ایجابی است، نه ضرورت سلبی. و تعریف جامع هر دو ضرورت (ایجاب و سلب) آن است که بگوییم: «ضرورت عبارت است از امتناع زوال نسبت محمول به موضوع». و گفتیم: «نسبت محمول به موضوع» تا هم ایجاب و هم سلب را دربرگیرد."

سمرقندی ضرورت را به پنج دسته تقسیم می‌کند [Samarqandi, 2023: 223] که اولین دسته آن ضرورت ازلی است. او در مقام تعریف ضرورت ازلی، ذات موضوع را در این دسته از ضرورت‌ها ازلی می‌داند [Samarqandi, 2023: 222]:

> "قسم نخست، ضرورت ازلی است و آن در جایی است که ذات موضوع ازلی باشد؛ مانند قضایای «خداوند متعال زنده است» و «خداوند متعال ممکن‌الوجود نیست."

و براساس تعریف خود از ضرورت اشکالی را مطرح می‌کند که در صورت تعریف ضرورت ازلی به «امتناع زوال نسبة المحمول الی الموضوع ازلاً» [Samarqandi, 2023: 223] خلطی میان تعریف ضرورت ازلی و ضرورت ذاتی پیش می‌آید. وی بیان می‌دارد در تحلیل او قضایای سالبه نقشی جدی بازی می‌کنند [Samarqandi, 2023: 222]:

> "و اگر گفته شود: «ضرورت عبارت است از امتناع زوال نسبت محمول به موضوع ازلاً». در این صورت دیگر فرقی میان ضرورت ازلی و ضرورت ذاتی باقی نمی‌ماند؛ زیرا این تعریف بر ضرورت ذاتی نیز صادق است. اما صدق این تعریف بر قضایای سلبی از آن روست که سلب هم بر موجود صادق است و هم بر معدوم، پس سلب می‌تواند ازلاً صادق باشد. و اما صدق این تعریف بر قضایای موجبه، از آن روست که اگر محمول به اعتبار ذات موضوع برای آن ضروری باشد، مانند «حیوان» برای «انسان»، نسبت آن محمول به موضوع، ازلاً ثابت است. و سلب آن

> از موضوع فقط در حال عدم موضوع صحیح است، زیرا ما در قضیه موجبه، وجود موضوع در خارج را شرط کرده‌ایم؛ پس اگر موضوع در خارج موجود نباشد، سلب صحیح است، نه از آن جهت که نسبت منتفی شده باشد، بلکه نسبت ازلاً ثابت است."

به هر روی که با توجه به شرح سمرقندی بر کتاب *اشارات* می‌توان نظر نهایی وی را درباره ضرورت ازلی و مطلق دانست؛ زیرا در آنجا در تعریف ضرورت مطلقه آن را به ضرورتی تعریف می‌کند که هیچ قید و شرطی نه در ذات، نه در وقت و نه در وصف نداشته باشد، گرچه این متن می‌تواند حاصل تبعیت سمرقندی به عنوان شارح از متن *اشارات* باشد [Samarqandi, 2020: 112]:

> "قسم نخست، ضرورت مطلقه است؛ و آن ضرورتی است که به ذات، وصف یا زمان مقید نباشد. این نوع ضرورت را «ضرورت ازلی» نیز می‌نامند؛ مانند این دو قضیه که: «خداوند بالضروره زنده است» و «خداوند بالضروره ممکن نیست."

در مجموع دیدگاهی که سمرقندی در *قسطاس‌الافکار* مطرح می‌کند، مبنی بر اینکه ابن‌سینا در *اشارات* «ضرورت مطلقه» را به معنای ضرورت ازلی به کار برده، اما در *شفا* آن را در معنای ضرورت ذاتی استعمال کرده است، در میان منطق‌دانان پس از او نیز، مورد توجه و پیگیری قرار گرفته است. این تلقی، صرفاً یک اختلاف لفظی یا اصطلاحی تلقی نشده است، بلکه به مثابه نشانه‌ای از تحول یا دست کم دوگانگی در تقریر ابن‌سینا از مفهوم ضرورت تحلیل شده است.

ارموی و ترجیح قرائت *اشارات* از ضرورت مطلقه

هرچند ارموی از حیث تاریخی بر سمرقندی تقدم دارد، اما از آنجا که موضع او را می‌توان در پرتو تمایزی که سمرقندی میان تقریر *اشارات* و *شفا* صورت‌بندی کرده است بهتر فهمید، در اینجا آرای ارموی پس از سمرقندی بررسی می‌کنیم. سراج‌الدین ارموی است که در آثار منطقی خویش، با تفکیک میان ضرورت ازلی و ضرورت ذاتی، عملاً به قرائتی نزدیک به گزارش سمرقندی از اندیشه ابن‌سینا ملتزم می‌شود. سراج‌الدین ارموی در این میان، نه‌تنها به این تمایز التفات دارد، بلکه آشکارا قرائتی را می‌پذیرد که با تقریر ابن‌سینا در *اشارات* سازگار است. به بیان دیگر، وی «ضرورت مطلقه» را به معنای ضرورت ازلی تفسیر می‌کند و آن را ناظر به ثبوت یا سلب محمول برای موضوع ازلاً و ابداً می‌داند، نه صرفاً در تمام مدت وجود موضوع. از این رو، در دستگاه منطقی ارموی، ضرورت مطلقه با ازلیت گره می‌خورد و از ضرورت ذاتی به معنای عام آن متمایز می‌شود. این موضع نشان می‌دهد که ارموی، برخلاف قرائتی که از *شفا* به دست می‌آید، تقریر *اشارات* را مبنای تحلیل خود قرار داده و در تبیین اقسام ضرورت، جانب تفسیر ازلی ضرورت مطلقه را اختیار کرده است.

شیخ در *منطق شفا* تصریح می‌کند که «ممکن» آن است که وجود و عدم آن ضروری نباشد، و جایز است که اصلاً موجود نشود، و نیز جایز است که همواره با چیزی همراه باشد. بدین‌سان، وی به «دوام بدون ضرورت» تصریح می‌کند. و در *اشارات* نیز مطالبی آمده است که با این معنا موافق است. پس نتیجه آن است که «دوام» اعم از «ضرورت» است؛ زیرا دوام می‌تواند بدون ضرورت تحقق یابد، اما عکس آن صادق نیست [Urmavi, 1995: 125]. بنابراین، قضیه ضروریه آن است که انفکاک محمول از ذات موضوع ممتنع باشد. پس اگر این امتناع ازلاً و ابداً باشد، مانند اینکه بگوییم: «خداوند بالضروره عالم است»، آن را «ضرورت ازلیه» می‌نامند.

نظر نهایی سراج‌الدین ارموی بر این است که ضرورت مطلقه و ضرورت ازلی را در معنایی واحد در نظر گرفته است. وی در شرح خود بر کتاب *اشارات* ابن‌سینا به‌صراحت تاکید می‌کند که ضرورت مطلقه همان ضرورت ازلی است، و این دو از حیث دوام ثبوت محمول برای موضوع، فارغ از هرگونه قید زمانی یا وصفی، یکسان‌اند. به بیان ارموی، آنچه در ضرورت مطلقه اهمیت دارد استمرار و نفی امکان انفکاک محمول از موضوع است و از همین رو می‌توان آن را به عنوان نمونه‌ای روشن از ضرورت ازلی در سنت منطقی اسلامی تلقی کرد [Urmavi, 2019: 190]:

> "می‌گویم: ضرورت بر چند قسم است: نخست، ضرورت مطلقه است که آن را "ضرورت ازلیه" نیز می‌نامند؛ مانند این قضیه که: «خداوند بالضروره موجود است»."

تفتازانی و ترجیح تقریر *شفا* از ضرورت مطلقه

یکی دیگر از منطق‌دانانی که به نکته سمرقندی درباره دوگانگی نظر ابن‌سینا توجه کرده است، تفتازانی است. تاکید ما در این بررسی بر کتاب کمتر شناخته شده اما با ارزش *شرح شمسیه* اثر تفتازانی است. وی در تحلیل‌های خود تاکید می‌کند که ابن‌سینا در *اشارات* ضرورت مطلقه را به معنای ضرورت ازلی به کار برده، اما در *شفا* همان ضرورت مطلقه را به معنای ضرورت ذاتیه تفسیر کرده است. تفتازانی در این تحلیل، نظر ابن‌سینا در *شفا* را پذیرفته و به آن وفادار مانده، برخلاف ارموی که نظر ابن‌سینا در *اشارات* را مورد قبول قرار داده است [Taftazani, 2021: 235]:

> "قسم نخست: ضرورت مطلقه، و آن قضیه‌ای است که در آن حکم به ضرورت ثبوت محمول برای موضوع - یعنی در قضایای مثبت - یا ضرورت سلب آن از موضوع - یعنی در قضایای منفی - صادر می‌شود، مادامی که ذات موضوع موجود باشد. در این تعریف، اشاره‌ای نیز به این شده است که ضرورت مطلقه، ذاتیه است، همان‌گونه که در *شفا* آمده، و نه ازلیه، همان‌گونه که در *اشارات* آمده است."

تفتازانی در اینجا به نکته مهمی اشاره می‌کند. او اشکالی را مطرح می‌کند که اگر ضرورت مطلقه را به این صورت تعریف کنیم، با تعریف ممکنه خاصه تناقضی ایجاد می‌شود؛ یعنی در این تعریف، نسبت محمول به موضوع در ضرورت مطلقه صرفاً بر دوام وجود ذات موضوع تکیه دارد و نه بر ازلیت آن، بنابراین اگر محمولی برای موضوع موجود در زمان معین ضروری شمرده شود، ممکن است به اشتباه تصور شود که این ضرورت با امکان وجود همان محمول ناسازگار است، در حالی که محمول می‌تواند در همان بازه زمانی به صورت ممکن نیز وجود داشته باشد. تفتازانی با این نقد نشان می‌دهد که برای پرهیز از چنین ابهامی، باید تمایز دقیق میان ضرورت مطلقه، ضرورت ازلی و امکان خاصه رعایت شود [Taftazani, 2021: 235]:

> "اگر گفته شود: با این تفسیر، ضرورت مطلقه با امکان خاص تنافی ندارد، به شرط آنکه محمول آن موجود باشد، مانند وقتی که می‌گوییم: «هر انسانی بالقوه موجود است»، زیرا محمول برای موضوع، مادامی که ذات موضوع موجود باشد، ضرورت ثبوت دارد."

تفتازانی در پاسخ به این اشکال می‌گوید [Taftazani, 2021: 235]:

> "ما نمی‌پذیریم که محمول در اینجا، یعنی در ضرورت مطلقه، ضروری‌الثبوت برای موضوع باشد به شرط وجود ذات موضوع صرفاً به عنوان ذات، بلکه این ضرورت منوط به وجود همان ذات است."

به بیان دیگر، تفاوت ظریفی بین این دو وجود دارد: در تعریف ساده‌ای که ضرورت مطلقه را تنها بر دوام ذات موضوع مبتنی می‌داند، ممکن است تصور شود که محمول «ذاتی» و لزوماً ازلی به موضوع متصل است. اما تفتازانی تاکید می‌کند که رابطه ضروری بین محمول و موضوع مشروط به وجود همان ذات موضوع است و نه صرفاً به دلیل ذات آن، و این همان نکته‌ای است که فرق میان «ضرورت مطلقه» و «ضرورت ازلی» را روشن می‌سازد [Taftazani, 2021: 235]:

> "پاسخ ما این است که نمی‌توان پذیرفت که محمول در اینجا ضرورتاً برای موضوع ثابت است به شرط وجود ذات موضوع به طور مطلق، بلکه این ضرورت مشروط به وجود ذات موضوع است، و تفاوت میان این دو حالت روشن خواهد شد."

نتیجه‌گیری

بررسی مفهوم ضرورت ازلی در آثار ابن‌سینا و منطق‌دانان پس از او نشان داد که این مفهوم در سنت منطقی اسلامی تنها یک اصطلاح ثابت و یک‌معنا نبوده، بلکه به‌تدریج به یکی از مسایل تفسیری مهم در بحث موجهات تبدیل شده است. منشا این مساله را می‌توان در عبارات ابن‌سینا جست‌وجو کرد؛ جایی که از یک سو ضرورت ازلی با ازلیت ذات موضوع پیوند می‌یابد و از سوی دیگر ضرورت مطلقه گاه به معنایی به کار می‌رود که لزوماً مستلزم ازلیت موضوع نیست.

فخر رازی با طرح تمایز میان ضرورت سابقه و لاحقه، چارچوبی فلسفی برای تحلیل اقسام ضرورت فراهم کرد و ضرورت ازلی را در ذیل ضرورت سابقه تبیین نمود. پس از او، ابهری با تفکیک صریح میان ضرورت مطلقه و ضرورت ازلیه، گامی مهم در صورت‌بندی منطقی این مساله برداشت و نشان داد که دوام ثبوت محمول برای موضوع، لزوماً مستلزم ازلیت موضوع نیست.

این تمایز در آثار متاخران به بحثی تفسیری درباره متون ابن‌سینا انجامید. سمرقندی با توجه به تفاوت تعابیر موجود در *اشارات* و *شفا*، این دوگانگی را به صورت مساله‌ای مستقل مطرح کرد. در ادامه، ارموی تفسیری نزدیک به *اشارات* اختیار کرد و ضرورت مطلقه را با ضرورت ازلیه مرتبط دانست، در حالی که تفتازانی با تکیه بر تقریر *شفا*، میان این دو مفهوم تمایز نهاد و ضرورت مطلقه را ناظر به دوام ثبوت محمول در سراسر وجود موضوع تلقی کرد.

بر این اساس، سیر تاریخی بحث نشان می‌دهد که مساله اصلی نه صرف تعریف ضرورت ازلی، بلکه تعیین نسبت آن با ضرورت مطلقه و تبیین ملاک ازلیت بوده است. اختلاف دیدگاه منطق‌دانان نیز عمدتاً از همین دو پرسش بنیادین سرچشمه گرفته است. از این رو، تاریخ این مفهوم را می‌توان تاریخ تلاش برای تبیین مرز میان ضرورت منطقی و ازلیت موضوع دانست؛ تلاشی که از ابن‌سینا آغاز شد و در آثار منطق‌دانان پس از او صورت‌های گوناگونی به خود گرفت.

تشکر و قدردانی: موردی برای گزارش وجود ندارد.
تاییدیه اخلاقی: موردی برای گزارش وجود ندارد.
تعارض منافع: نویسندگان اعلام می‌دارند که هیچ‌گونه تضاد منافع مالی، علمی یا شخصی مرتبط با این پژوهش وجود ندارد.

سهم نویسندگان: آرش رستمی (نویسنده اول)، پژوهشگر اصلی/روش‌شناس/نگارنده مقاله (۵۰٪)؛ علیرضا دارابی (نویسنده دوم)، نگارنده مقاله/پژوهشگر کمکی (۳۰٪)؛ شهلا اسلامی (نویسنده سوم)، نگارنده مقاله/پژوهشگر کمکی (۲۰٪)

منابع مالی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

منابع

- Abhari AAD (2016). MUNTAHA AL-AFKAR FI IBANAT AL-ASRAR (Logic). Azami M, Qorbani H, editors. Tehran: Hikmat. [Persian]
- Abhari AAD (2017). KHOLASAT AL-AFKAR WA NAQAWAT AL-ASRAR. Azami M, Qorbani H, editors. Tehran: Iranian Institute of Philosophy. [Arabic]
- Fakhr Al-Din Razi MIU (1994). SHARH UYUN AL-HIKMA (Volume 1). Tehran: MUASSASAT AL-SADIQ. [Arabic]
- Fakhr Al-Din Razi MIU (2002). MANTIQ AL-MULAKHAS. Qaramaleki A, Asghari-Nezhad A, editors. Tehran: Imam Sadiq University. [Arabic]
- Fakhr Al-Din Razi MIU (2017). AL-RISALA AL-MANTIQIYYA. Dadkhah G, Fallahi A, editors. Tehran: Iranian Institute of Philosophy. [Persian]
- Fallahi A (2023). ATHIR AL-DIN ABHARI: The First Four Logical Works. Existence and Knowledge. 10(2):113-140. [Persian]
- Ibn Sina HIA (1956). AL-SHIFA. Cairo: DAR AL-KUTUB AL-ARABIYYA. [Arabic]
- Ibn Sina HIA (1985). AL-SHIFA: LOGIC (AL-IBARA). Qom: Marashi Najafi Library Publications. [Arabic]
- Ibn Sina HIA (2021). AL-ISHARAT WA-AL-TANBIHAT. Zarei M, editor. Qom: BUSTAN-E KETAB. [Arabic]
- Ibn Sina HIA (2025). AL-NAJAT (Logic). Golparvar Ruzbehani M, editor. Tehran: Iranian Institute of Philosophy. [Persian]
- Samarqandi SAD (2020). QISTAS AL-AFKAR FI AL-MANTIQ. Fallahi A, editor. Tehran: Iranian Institute of Philosophy. [Persian]
- Samarqandi SAD (2023). SHARH AL-QISTAS. Hasanbigi M, editor. Tehran: Mawla. [Persian]
- Taftazani SAD (2021). SHARH AL-RISALA AL-SHAMSIYYA. Salih JB, editor. Qom: DAR ZAYN AL-ABIDIN. [Persian]
- Urmavi SAD (1995). BAYAN AL-HAQQ WA LISAN AL-SIDQ [MA thesis]. Tehran: University of Tehran. [Persian]
- Urmavi SAD (2019). SHARH AL-ISHARAT WA AL-TANBIHAT. Al-Tamimi A, editor. Qom: DAR ZAYN AL-ABIDIN. [Arabic]